جلسه بیست و هشتم 28/3/1398

بسم الله الرحمن الرحیم

یک تتمه ای از بحث قبل مانده بود، این را ان شاء الله عرض بکنم. بعد گوشه ای و گذری در بحث انقلاب اسلامی داشته باشیم به عنوان یکی از قله های تحلیل الهی تاریخ. بعد ان شاء الله کم کم بحث را به سمت بحث ظهور ببریم.

در بحث محوضت که دو جلسه راجع بهش صحبت کردیم، به خصوص روایت آخری که در آخر جلسه دیروز خواندیم در رابطه با امیر مومنان علیه السلام که سوال شده بود که آیا امیر مومنان در دین قوی نبود، حضرت فرمودند چرا. سوال شد که چرا غلبه اتفاق نیوفتاد و ایشان به ظاهر مغلوب شدند در نگاهی که دیگران ایجاد کردند، بعد حضرت آن جواب عالی را فرمودند که به خاطر آیه ای فی کتاب الله، لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا، این جدایی حق و باطل، نه فقط جدایی ظاهری بین جبهه حق و باطل، بلکه عمیق تر، جدا شدن بین حق و باطل، حتی در اعقاب و نسل ها. کسانی از مومنین که میخواستند به دنیا بیایند و آبا و اجدادشان کافر بودند، باید این تزیلوا هم محقق بشود. و الا اگر امیر مومنان علیه السلام قیام میکردند، هم خلط بین مومنین و کافرین در همان عصر بود که این هم برایش وجوهی شمرده اند، هم علاوه بر این آن چیزی که در نسل این ها از کفار میتوانست قرار بگیرد، چون این ها به مرتبه محوضت نرسیده بودند در کفر که لایلدوا الا فاجرا کفارا باشد، بلکه امکان تولد مومن از کافر هنوز باقی بوده است که الی ما شاء الله انسان میبیند بعد از این ها که نسل های مومنینی از آن سلف های کفار به دنیا آمدند، یک مثالش را عرض کردم، آنی که امیر مومنان علیه السلام میفرماید محمد فرزند من است از صلب دیگری، با این نگاه که این ها اعقابی بودند که باید محقق میشدند، به دنیا می آمدند و به ایمان میرسیدند.

حالا این نگاه با یک مرتبه دقت بیشتری در سنت محوضت در جریان نوح سلام الله علیه ذکر شده است در روایت. چون این ها روایت است، خیلی برای انسان به دست آوردن سنت های الهی درش مهم است. در این روایت شریف میفرماید که وقتی نوح سلام الله علیه بعد از 300 سال دعوت تقاضای عذاب کرد برای قومش، خدای سبحان جبرئیل را فرستاد و گفت تا به حال عذاب الهی نازل نشده است بر قومی. تو میگویی عذاب، این ها نمیفهمند یعنی چی. فکر میکنند عذاب هم یک حادثه است، آن هم یک ابتلا و سختی است، لذا بهشان مهلت بده. نوح 300 سال دیگر مهلت داد، بعد دوباره تقاضا کرد، ما در کسر ثانیه و چند ثانیه میگوییم 300 سال، اما 300 سال دعوت نوح و لجاجت قوم، یعنی زدن های نوح، اذیتش، تمسخر نوح، 300 سال دیگر، باز هم بعد از 600 سال که نوح تقاضای عذاب برای قومش کرد، خدای سبحان باز هم جبرئیل را فرستاد که این ها هنوز عذاب را نمیدانند چیست، هرچی میگویی این ها متوجه نشده اند، 300 سال دیگر مهلت داد شد 900 سال. بعد از 900 سال که به این ها مهلت داده شد، آن موقع دارد که هفت یا ده، در این روایت دارد که سبعة نوایا، هفت تا هسته را به نوح داد که این ها را بگو بکارند مومنین، بعد از اینکه به ثمر رسید عذاب نازل میشود. اینها هم کاشتند و نخل هم بود و نخل هم چند سال طول میکشد، به ثمر رسید، خرمای ثمر را آوردند خدمت نوح که الوعده وفا، اگر وعده کردی وفا. نوح سلام الله علیه از جانب خدای سبحان دوباره به این ها هسته های خرماها را داد بکارند تا دوباره به ثمر برسد. اینجا بود که-تعبیر روایت را دقت کنید- وقتی این ها را گفت، مومنین به نوح که تعداد زیادی نبودند سه دسته شدند. یک دسته ای برگشتند، گفتند تا به حال هرچی میگفتند علیهش ما دفاع میکردیم. دیگر قابل دفاع نیست. برگشتند. یک عده ای تزلزل درشان ایجاد شد، یک عده ای پای کار ماندند. دوباره وقتی این هسته ها به ثمر رسید، دوباره تقاضای عذاب کردند، بعد از این ثمر، دوباره امر آمد که بگو این هسته ها را بکارند تا به ثمر برسد. بعد از دوباره دسته ای که مانده بودند و اهل نفاقی که تزلزل درشان ایجاد شده بود، تبدیل شدند به سه دسته. عده ای ریختند. از آن دسته ای که تزلزل پیدا کرده بودند، عده ای شان جدا شدند. عده ای از آن ها نفاق یا تزلزل درشان شدیدتر شد، عده ای هم از آن ثابت قدم ها دوباره متزلزل شدند. این کار سه بار یا هفت بار یا ده بار تکرار شد، به جایی رسید که در روایت دارد که... در این روایت دارد که هفت مرتبه تکرار شد. فما زالت تلک الطوائف من المومنین ترتد منهم طائفة الی ان عاد الی نیف و سبعین رجلا. آنقدر ریزش صورت گرفت در هر مرتبه ای تا شدند هفتاد و چند نفر. فاوحی الله عز و جل عند ذلک الیه و قال یا نوح الآن اسفر الصبح عن اللیل. الان صبح از شب جدا شد. تعبیر را دقت بکنید. از سنت های محوضت چی هست؟ نور از ظلمت کاملا متباین بشود. یک موقع هست نور و سایه روشن است و ظلمت. سایه روشن یک حالت بین نور و ظلمت است. هنوز نور از ظلمت کاملا تفکیک نشده است. وقتی ظلمت به اوج محوضتش برسد و نور به اوج محوضتش برسد، آن وقت دیگر سایه روشن معنا ندارد. یا نور است، یا ظلمت است. سایه روشن معنا ندارد. تعبیر خدای سبحان خطاب به نوح این است که الآن اسفر الصبح، صبح دمید، صبح طلوع کرد. مثل طلع الفجر. اسفر یعنی روشن شد. اسفر الصبح عن اللیل لعینک حین صرح الحق عن محضه، حق به محوضت رسید. حق به محوضت رسید یعنی آن کسانی که دنبال حق بودند، به طوری شد که آمدند خدمت نوح علیه السلام عرض کردند یا نوح، ما به پیغمبری تو ایمان داریم. اصلا هم دیگر برایمان مهم نیست که عذابی نازل میشود یا نمیشود. شما بگو صد بار دیگر این ها را بکارید، ما میکاریم. خیلی تعبیر زیباست. دنبال این نبودند انتقامشان را بگیرند، دنبال این بودند که ببینند امر خدا چیست. به اینجا رسیدند که امر الهی چیست تا این ها تابع باشند. نه اینکه انتقامشان را از آن هایی که این ها را اذیت کردند... هیچ چیز شخصی در وجودشان نبود الا چیزی که... لذا تعبیر این است که الآن اسفر الصبح عن اللیل لعینک حین صرح الحق عن محضه و صفا الامر للایمان، حق از محضش صرح و صفا الامر للایمان، صفا یعنی آن زبده، خلاصه، صافی، آن خالص، صفا الامر، یعنی خالصش، صفا الامر للایمان من الکدر، در مقابل آن صافی و خالص کدر است، مشوب است، قاطی دار است. نمیگوید کفر، میگوید کدر. جایی که کدورت درش هست، قاطی درش هست، مخلوط دارد. بارتداد کل من کانت طینته خبیثة. تا اینجایش یک بحث است. بحث مهم از اینجاست در روایت. فلو انی اهلکت الکفار، اگر من آن موقعی که ابتدای تقاضای تو بود برای عذاب اهلکت الکفار و ابقیت من قد ارتد من الطوائف التی کانت آمنت بک، اگر آن موقع من کفار را نابود کرده بودم و وعده را وفا کرده بودم، لما کنت صدقت وعدی السابق للمومنین، آن وعده من که گفته بودم مومنین محض نجات پیدا میکنند، الذین اخلصوا التوحید من قومک، آن محقق نشده بود. چون قاطی این ها آن هایی بودند که شک داشتند. لذا این شک ها هم باید ریخته بشود. ریزش ها نسبت به اهل شک هم باید محقق بشود. الذین اخلصوا التوحید من قومک و اعتصموا بحبل نبوتک. من وعده داده بودم بان استخلفهم فی الارض، همان آیه شریفه که و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین، این نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین وعده الهی است. در هر عصری تحققی دارد مطابق کفر و ایمان هر عصری. منتها وعده اطلاقی اش کی محقق میشود؟ در عصر ظهور محقق میشود که محض ایمان از محض کفر باطلاقه جدا میشود. یک نکته زیبا این است که در این روایت هم اشاره بهش دارد در ادامه و آن اینکه در وعده های الهی در تحقق امت های سابق که عذاب نازل میشد، کفر کاملا جدا میشد. آن هایی که شک داشتند، ریزش ها محقق میشد و اهل ایمان به صفا میرسیدند، به آن صافی بودن و خالص بودن. اما چون خالص بودن اطلاقی نبود، دوباره بعد از مدتی کم کم میدیدید که آثار شک و کفر و معصیت آشکار میشد. حتی بعضی روایات دلالت دارند که نجات یافتگان همراه نوح در کشتی از همانجا، با اینکه تازه نجات پیدا کرده بودند، مثل جریان نجات قوم موسی از نیل که وقتی رسیدند آنور نیل، خب این خیلی سخت بود، رسیدند آنور نیل گفتند اجعل لنا الها کما لهم آلهه. یعنی نگذاشتند عرقشان خشک بشود. دیدند آنجا قومی هستند که خدای محسوس ملموسی دارند، به موسی گفتند موسی، این خدا که بهتر است. اجعل لنا الها کما لهم آلهه. یک خدای خوب از آن خداهای خودت از آن هایی که دیدنی باشد برای ما قرار بده. در جریان نوح هم در کشتی شروع شد. اما در دوران ظهور چون اطلاق محض است، دیگر آنجا برگشت پذیر نیست. این یک وجهی باشد که یادتان باشد در ظهور بگوییم.

بعد اینجا دنبالش یک بحث جالبی است. و کیف یکون الاستخلاف و التمکین و بدل الخوف بالامن منی... بگذارید خلاصه اش را بگویم، چون تطبیقش طولانی میشود، میفرماید اگر من آن دوره این کار را میکردم، این بحث خیلی در امروز اثر دارد، کسانی که در دلشان نفاقی بود و تزلزلی ولی آشکار نشده بود با ابتلا و امتحان، این ها در کنار مومنین بودند، وقتی کنار مومنین بودند و کفار فقط به عذاب میرسیدند، چی میشد؟ این ها نجات پیدا کرده بودند همراه مومنین، اولین کسانی که در مقابل مومنین می ایستادند کی ها بودند؟ این ها بودند. این بحث خیلی زیباست. لذا میفرماید تا دشمن خارجی هست... این الان خیلی مصداق دارد. تا دشمن خارجی هست، اهل نفاق به لحاظ حفظ ظاهر هم که شده است خودشان را در کنار مومنین قرار میدهند و در مقابل دشمن خارجی موضع میگیرند، چون دشمن خارجی محض است. وقتی آمریکا به عنوان یک مستکبر و به عنوان یک قلدر میخواهد قلدری بکند، حتی کسی که اهل نفاق است در درون کشور هم جرأت نمیکند، رویش نمیشود باز تعریف از او بکند. چکار میکند؟ اگر شده به ظاهر هم یک فحشی به آمریکا میدهد. این هم طعنی به او میزند، هرچند ممکن است ته دلش هم خیلی مایل نباشد. تعبیر روایت این است که این تاخیر عذاب رحمت برای منافقین است. چرا؟ چون اگر عذاب نازل میشد بر کفار و آن ها میریختند، منافقین در مقابل اهل ایمان قیام میکردند و وقتی منافقین در قبال اهل ایمان قیام کنند و در مقابل آن ها قرار بگیرند، به شقاوت تام میرسیدند. و خدا نمیخواهد کسی زود به شقاوت برسد. میخواهد فرصت باقی باشد. عرصه ابتلا و امتحان باقی باشد. به سرعت مسئله به مرتبه شقاوت نرسد. الان خیلی محسوس است. لذا اگر خدای سبحان ابتلائات و امتحانات را جوری میکرد که مقابل مومنین برداشته میشد، یعنی مومنین به سرعت به یک حاکمیت میرسیدند، در مقابل این حاکمیت کی ها قیام میکردند اول از همه؟ اول از همه منافقین قیام میکردند. اهل نفاق. آن موقع وقتی اهل نفاق در مقابل اهل ایمان قرار میگرفتند، دیگر اینجا نفاق نبود، اینجا میشد کفر. وقتی در مقابل اهل ایمان قرار میگرفتند میشدند کفر. لذا از ایمان به کفر ساقط میشدند. مهلت داده خدای سبحان، یعنی این فرصتی را که اهل ایمان به سرعت به حاکمیت نمیرسند... تعبیر روایت خیلی زیباست، اینکه به سرعت اهل ایمان به حاکمیت نمیرسند یک رحمت است برای منافقین به جهتی، برای کفار به جهتی، برای مومنین به جهتی. هر کدام از این ها برایشان مرتبه ای از رحمت است. مومنین به خلوص بالاتری برسند در مقابله ها، منافقین فرصت پیدا بکنند برای برگشتن، در بین کفار شاید هنوز محض بودن محقق نشده، عده ای برگردند از کفرشان و این ابتلائات و سختی ها باعث بشود برگردند. همه این ها برای این است که خدا سبقت رحمت بر غضب دارد. این روایت شریف که در مورد نوح آمده است در انتهایش میفرماید قال الصادق علیه السلام و کذلک قائمنا تمتد ایام غیبته، طول میکشد ایام غیبتش، لیصرح الحق عن محضه، تا حق به محوضت برسد و یصفو الایمان من الکدر بارتداد کل من کانت طینته خبیثة من الشیعة الذین یخشی علیهم النفاق، آن هایی که هنوز تزلزل درشان امکان پذیر است بهشان فرصت داده میشود تا اگر اهل هستند برگردند، اگر راهی باقی مانده برگردند، اگر امکان دارد برگردند، اگر نه، به مرتبه محوضتشان در این ارتباط برسند. اذا احسوا بالاستخلاف و التمکین و الامن المنتشر فی عهد القائم علیه السلام.

سوال: چرا بعد از آن هفت هشت بار تاخیری که اتفاق افتاد در جریان حضرت نوح، با اینکه خالص خالص شده بودند...

پاسخ: بالنسبة بود، یعنی خلوص نسبی بود. عرض کردم. نسبت به آن دوره خالص شدند. اما نسبت به دوره بعد اقتضا داشتند. اما وقتی دوره عصر مهدوی میشود، خالص اطلاقی میشوند، چون دوره بعدی مطرح نیست. استعداد بالاتری نیست. تمام استعداد به فعلیت رسیده است.

سوال: فرمودید با وجود کفار، منافقین علیه مومنین قیام نمیکنند، در صورتی که وجود کفار یک قوت قلبی میتواند برای منافقین باشد...

بله، در جایی که کفار غالب باشند، منافقین در بین مومنین همیشه غش میکنند طرف کفار. اما در جایی که مومنین هم عزت دارند، اما عزتشان اطلاقی نیست لذا منافقین آنجا گاهی این طرف میزنند، گاهی آن طرف میزنند، هرجا غلبه ای پیش بیاید آن طرفی غش میکنند. دائما این حالت تذبذب را دارند. وقتی میرسند پیش این ها میگویند با شماییم، میرسند پیش آن ها میگویند با شماییم. آیه قرآن است.

سوال: اینکه فرمودید اگر کفار از بین بروند این ها حتما قیام میکنند...

پاسخ: بله، این خیلی مهم است.

سوال: آن لحظه لحظه ای است که ایمان غلبه پیدا کرده است و مومنین غالب شدند بر کفار، در آن حالت چرا...

پاسخ: سوال خیلی خوبی است. اما در عین حال منافقین آن جایی که از اهل ایمان تعریف میکنند برای وقتی است که دنبال فرصتند تا ضربه بزنند. یعنی آنجا هم دنبال فرصتند تا ضربه شان را بزنند. لذا اصل این است که این ها برنمیتابند اهل ایمان را. اما وقتی که دیدند اهل ایمان غالب شدند و دارند ریشه کن میشوند، بغض ها و حسادت های این ها به نهایت میرسد و دیگر قدرت کتمان ندارند. لذا در زمان ظهور دارد که نفاق کاملا آشکار آشکار میشود. با اینکه منافق وقتی سلطه حق است، نمیخواهد خودش را آشکار بکند که از دم تیغ بگذرد. اما دارد که بغض و کینه است که... امید داشتند اگر صبر میکردند یک روزی با کمک کفار این کار را بکنند. اما وقتی از او نا امید شدند، این کینه و حسد نمیگذارد این ها آرام بنشینند لذا خودشان را رسوا میکنند و در مقابل اهل حق موضعشان را آشکار میکنند. این یک بحث خیلی مهمی است که اگر در این بحث مهم دقت خوبی بشود، آن موقع نتایج زیادی برش مترتب میشود.

یک روایت دیگر را هم بخوانم تا وارد بحث بعدی بشویم.

روی عن علی بن یقطین قال قال لی ابو الحسن علیه السلام، اگر اشتباه نکنم امام کاظم علیه السلام باشد، یا علی ان الشیعة تربی بالامانی منذ مائتی سنة، به علی بن یقطین حضرت میفرمایند، حالا یا امام کاظم علیه السلام است، یا امام رضا علیه السلام است، شاید امام کاظم علیه السلام باشد، باید این را از جهت تاریخی نگاه کرد، چون در زمان امام کاظم علیه السلام علی بن یقطین وزیر هارون بوده است و در آن دوره در دستگاه خلافت بوده است و با حضرت ارتباط داشته است. ممکن است این هم در همان رابطه ها باشد. پدرش میگوید، میگوید با پدرش بوده علی بن یقطین، بعد از اینکه این روایت را از امام کاظم علیه السلام شنیده است که یا علی، ان الشیعه تربی بالامانی. شیعه با آرزوها و آن وعده هایی که ما دادیم، آرزو یعنی وعده هایی که ما دادیم، تربی، تربیت شده است بالامانی منذ مائتی سنة، دویست سال است که دارد با همین وعده ها تربیت میشود. حالا دویست سال که میگوید، منذ مائتی سنة، بگوییم دویست سال، چون زمان امام کاظم علیه السلام دویست سال نشده بوده هنوز. امام رضا علیه السلام شاید، باید تاریخی نگاه کرد. یعنی چی؟ مقصود از این روایت چیست؟ میگوید یک مذاکره ای بین یقطین و علی بن یقطین، یعنی پدر با فرزند شده اند. این روایت که صدر اینجا آمده است، در این ذیل خودش را نشان میدهد یعنی چی. میگوید قال یقطین لابنه، یقطین از عباسیان بوده است و با آن ها ظاهرا حشر و نشر داشته است. قال یقطین لابنه علی ما بالنا قیل لنا فکان و قیل لکم فلم یکن، چیست که آنی که به ما وعده دادند شد، ولی آنچه به شما وعده دادند نشد. آنچه به ما وعده دادند چی بود؟ حکومت عباسی ها بود، گفته بودند این ها به حکومت میرسند، رسیدند، حکومت پیدا کردند. ما بالنا قیل لنا فکان و قیل لکم، برای شما هم یک چیزهایی گفته شد و لم یکن. چرا اینطوری است؟ آنی که به ما وعده دادند شد، میخواهد بگوید حرف شما غلط است. چون آنچه وعده دادند نشده است. ولی آنچه به ما وعده دادند. صدر روایت را دقت کردید که شیعه با آرزوها، با این وعده ها تربیت شد. یعنی اینکه منتظر ظهور بود در هر لحظه و زمانی، در هر عصری و دوره ای منتظر بود، برای اینکه حجتشان قیام بکند و این ها به حاکمیت برسند، این وعده بهشان داده شده بود دائما و با این وعده در هر عصری حیات داشتند و امید داشتند و شوق داشتند به اینکه حاکمیت تشکیل بشود. اما میگوید نشده است تا حالا. میگوید با این تربیتشان کردیم. این خیلی کد مهمی است که چرا در دوران مختلف شیعیان می آمدند خدمت امام باقر، امام صادق علیهما السلام و امام صادق علیه السلام، یا امام رضا علیه السلام، می آمدند خدمتشان عرض میکردند که آقا شما آن موعودید؟ با اینکه میدانستند دوازده نفر باید بیایند. با اینکه معلوم بود که یکی پس از دیگری خواهد آمد تا دوازدهمی، با اینکه این معلوم بود، اما جوری تربیت شده بودند که امکان قیام برای هر کدام از امامان را در عصر خودشان به عنوان آن موعود میدیدند. پس آماده بودند، منتظر نبودند دوازدهمی بیاید قیام بکند. این قیام ها هم تحت آن قیام کلی دیده شده بود. اینگونه نبود که اگر قیام را برای دوازدهمی گفتند، پس برای پنجمی و ششمی و هفتمی قیام نیست. یعنی منتظر بودند و برای این ها هم در پرتو آن قیام امکان قیام را برایشان میدیدند. هرچند قیام اطلاقی را برای دوازدهمی میدیدند. میگفتند آیه آن حجتی که وعده داده شده شمایید؟ بعد حضرات جواب میدادند و بیان داشتند که روایات متعدد است.

سوال: لفظ قائم در روایات اسم جنس بوده است با این تعبیر؟

پاسخ: از کلمات مومنین استفاده میشود برداشتشان اینطور بوده است. اما از به کار گیری لفظ در حضرات استفاده میشود که اسم خاص است. اما به گونه ای این اسم خاص را اطلاق کرده بودند که مومنین تطبیق میکردند بر این امام. فکر میکردند آن خاص هم همین است. هرچند به این عنوان در روایات کلی اسم عام است، اسم نوعی است، چون انبیاء هم مثلا در زمان بعد از آدم، ادریس به عنوان قائم معرفی شده بود و منتظر بودند و بعد از ادریس نوح به عنوان قائم از زمان ادریس معرفی شده بود. و بعد از نوح هود سلام الله علیه به عنوان قائم مطرح شده بود و بعد صالح و بعد ابراهیم خلیل و بعد یوسف و بعد می آید تا زمان موسی. با اینکه انبیاء زیادی این وسط بودند، اما این انبیاء به عنوان قائم و قیام کننده مطرح شده بودند که در روایات هم آمده است و تایید شده است. پس لفظ قائم در کل تاریخ انبیاء به عنوان اسم جنس به کار رفته است. مانعی هم ندارد. اما در روایات ما وضعش خاص تر بود و بر یک شخص خاصی اطلاق میشده است. ولی جوری بوده است که مومنین استفاده میکردند که هر کدام از این ها مصداق آن هست.

فقال له علی، علی بن یقطین جواب پدر را چی داده است؟ ان الذی قیل لکم و لنا من مخرج واحد، آنی که برای شما گفتند و آنی که برای ما گفتند از یک جا آمده است. کسی غیر از این ها نمیتوانست پیش بینی بکند. کسی غیر از این ها از آینده خبر نداشت. آنی هم که گفته بودند عباسیان به حکومت میرسند، آن را هم ائمه گفته بودند.

یک مطلب در پرانتز برای رفع خستگی عرض کنم. معاویه میخواست ببیند که به حکومت میرسد یا نمیرسد، زمانی بود که حاکم شام بود و امیر المومنین علیه السلام خلیفه بود. گفت من میخواهم ببینم بالاخره به حکومت میرسم یا نمیرسم. گفته بودند مگر تو غیب گویی؟ مگر تو خبر داری؟ گفت من راهش را بلدم. گفتند چطور؟ نقشه کشید، یک نفر را فرستاد از شام به سمت کوفه، وقتی رسید، مردم گفتند چه خبر، گفت معاویه فلان وقت که من داشتم می آدم بیرون، اینطور اینطور با این شرایط مرد. مردم جشن و شادی و سرور ... آمدند خدمت امیر المومنین، گفتند یا علی، معاویه مرد امیر المومنین اعتنا نکرد. فردا صبح دوباره اول وقت یکی رسید از شام، مردم گفتند چه خبر؟ گفت معاویه مرد، فلان وقت، فلان زمان، اینطور اینطور. مردم گفتند مگر میشود تواطؤ بر کذب. این را بردند پیش امیر المومنین، امیر المومنین باز هم به این ها بی اعتنایی کرد. روز سوم دوباره کسی آمد با تمام همان خصوصیات مرگ معاویه را نقل کرد. مردم تقریبا همه یقین کردند. گفتند تو چقدر دیر باوری، سه روز است سه شاهد یک خبر را با همه خصوصیت بدون هیچ تفاوتی در بیان میگویند، معلوم است همه دیده اند، چرا اینقدر دیر باوری، امیر المومنین علیه السلام گفت معاویه به حکومت مطلق میرسد و بر همه شما... خبر به معاویه رسید، گفت دیدید من میدانستم از کجا باید با خبر بشوم. این ها خبر دارند. من به حکومت میرسم. یعنی معاویه میدانست این ها خبر دارند.

اینجا هم علی بن یقطین میگوید ان الذی قیل لکم و لنا من مخرج واحد غیر ان امرکم، امرکم یعنی عباسیان، حکومت عباسیان، معلوم میشود پدر عباسی بوده است، ان امرکم حذرکم فاعطیتم محضه، بهش رسیدید. و کان کما قیل لکم، همچنان که به شما وعده داده شده بود از جانب ائمه، به شما رسید. و ان امرنا لم یحضر، امر ما ولی حاضر نشده است هنوز. فعللنا بالامانی. ما وعده داده شدیم، تعلیل شده به وعده، وعده ها، و لو قیل لنا... این خیلی زیباست، علی بن یقطین میگوید اگر از اول به ما میگفتند ان هذا الامر لا یکون الی مائتی سنة او ثلاثمائة سنة، دویست سال دیگر، سیصد سال دیگر محقق میشود، لقست القلوب، از اول میگفتند به ما چه ربطی دارد. سیصد سال دیگر که ما نیستیم. سه نسل چهار نسل پنج نسل بعد ما می آید، به ما چه ربطی دارد؟ لقست القلوب و لرجعت عامة الناس عن الاسلام. عموم مردم برمیگشتند از این. و لکن قالوا ما اسرعه و ما اقربه، به ما دائما اینطور وعده دادند که چقدر نزدیک است و چقدر سریع است، تالفا لقلوب الناس و تقریبا للفرج. این تربی بالامانی خیلی تعبیر زیبایی است که در روایت علی بن یقطین آمده است.

یک روایت هم از موسی علیه السلام بخوانم. البته قبلا در مورد محوضت گفته ایم. خلاصه روایت را بگویم که وقت زیادی نگیرد. روایت این است که وقتی قوم موسی بعد از جریان یوسف سلام الله علیه خیلی دوره طولانی شده بود از شدت عذاب بر بنی اسرائیل و فشار. یوسف قبل از مردنش جمع کردن بنی اسرائیل را و برایشان صحبت کرد و گفت بهشان که بعد از این شما مبتلا به سختی میشوید و این سختی حدود 400 سال طول میکشد که فاصله بین یوسف سلام الله علیه و موسی علیه السلام فاصله ای حدود 400 سال است. و برایتان خیلی سخت میشود. شرایط خیلی سخت میشد، انبیاء بودند، گاهی این ها پیش انبیاء جمع میشدند در بیابان ها در خلوت، چون تحت فشار بودند و برای این ها نصیحت هایی میکردند تا دل این ها آرام بشود. از جمله یکی از بارهایی که خیلی اذیت شدند رفتند پیش نبی شان گفتند ما دیگر تحملمان از دست رفته است، هر موقع شما برای ما صحبت میکنید یک خرده آرام میشویم، یک جلسه ای بگذاریم شما یک صحبتی برای ما بکنید، این ها روایت است، در خارج از شهر جلسه گذاشتند، آنجا آن نبی به آن ها وعده داد که فرج و ظهور حجت قائم ما 40 سال دیگر است. خدا وعده داده است 40 سال دیگر. تا گفت 40 سال دیگر، این ها گفتند الحمدلله، تا گفتند الحمدلله خطاب آمد به آن نبی که به خاطر مقام شکرتان 40 سال تبدیل شد به 30 سال، این ها تا شنیدند 30 سال را، گفتند النعمة لله النعمة لله. بعد خطاب آمد به آن نبی که این 30 سال تبدیل شد به 20 سال. بعد دوباره تا شنیدند 20 سال شده، دوباره مقام شکرشان به زبان اینکه خیر فقط از جانب خداست و از آنجا فقط نشات میگیرد... باز خطاب شد بگو شد 10 سال، وقتی شد 10 سال، این ها گفتند لایدفع السوء الا الله، خداست که فقط سوء را دفع میکند، تا اینطور شد، گفتند نگاه کنید، کسی که دارد می آید موسی است.

سوال: آدرس روایت کجاست؟

پاسخ: ظاهرا از کمال الدین باشد. بحار ج13 ص36-37 آمده است. اشتدت البلوی علیهم و حمل علیهم بالخشب و الحجارة، این ها را مثل مرکب ازشان استفاده میکردند، سنگ و چوب را بار این آدم ها میکردند تا حمل بکنند. فخرج بهم الی بعض الصحاری و جلس یحدثهم حدیث القائم. برای این ها حدیث قائم را مطرح میکرد. وقتی حدیث قائم مطرح میشد دل این ها خوش میشد، امید پیدا میکردند و این باعث میشد تحملشان بالاتر برود تا آماده بشوند.

این را داشتم عرض میکردم که ما بعد از اینکه جریان خلقت انسان و هبوط و تعلیم اسماء و بعد جریان انبیاء را و بعد جریان مقابله انبیاء با شیاطین و بعد نبرد حق و باطل را در کل تاریخ بیان کردیم، قله های تاریخ را به چی تعریف کردیم؟ به انبیاء. قله بالای انبیاء شدند رسولان اولوالعزم و در مقابل این ها دره ها شیاطین بودند. دره های عمیق. به همین نسبت قله ها، دره ها عمیق بودند. همانطور که این اوج داشت، آن ها حضیض داشتند که شیاطین هر دوره ای مطابق آن دوره بودند. این درگیری حق و باطل بود تا بعثت پیغمبر که اوج قله الهیت بود و بعد جریان غدیر، تا رسید به جریان عاشورا و اربعین، تا جریان غیبت. عصر امامت و بعد غیبت. در جریان عصر غیبت ای مسئله را مطرح کردیم که غیبت اصلش یک حقیقت کمالی است. هرچند طول کشیدنش ممکن است لجور الجائرین و ظلم الظالمین و عدم انجام وظیفه مومنین باشد. اما اصل غیبت یک حقیقت کمالی است، سر من سر الله، غیب من غیب الله، امر من امر الله، این بحث مفصل شد، اینکه اعظم یقینا و اقرب ما یکون العباد الی الله و انواع تعریفاتی که در روایات آمده بود که اشتیاق پیغمبر، امیر مومنان، حضرات معصومین، امام صادق، همه این ها نسبت به اینکه در آن دوره و عصر قرار بگیرند، یا اینکه عبادت در آن دوره چه نسبتی پیدا میکند و چقدر فضیلت دارد، و صبر و بصیرت در آن دوره چقدر عظیم است، این بحث هایی که مفصل شد.

در دوران غیبت، یک دوره غیبت صغری داریم و یک دوره غیبت کبری. این را کلی اش را قبلا عرض کردیم. الان هم نمیخواهیم به این ورود بکنیم. اما ببینید، تدبیر خدای سبحان در اینکه امامان قبل از دوران غیبت، عمر ها کوتاه شد و ارتباطشان هم با مردم به واسطه ظلم ظالمین کم شد، تا مردم آماده بشوند. بعد هم دوران عظیم تدبیر شده نیابت خاصه که امام معصوم کسی را منصوب کرد که از طریق او همه ارتباط داشتند. خیلی سخت است قبول این. الان مثلا در بین عالمان به ما بگویند که فقط فلان عالم. بقیه تمکین میکنند به این راحتی؟ نه. خیلی سخت است. یعنی کسانی که هم عرضند و در یک ردیفند، یک دفعه بگویی تو هم کاری داشته باشی باید از این طریق بروی. خیلی سخت است. یک موقع میگویی به این هم احترام بگذارید، اما یک موقع میگویید نه، تو هم تابع این باش. تابع امام معصوم بودن راحت است، چون امام معصوم است بین مومنین، به عنوان امام معصوم تبعیت خیلی ساده تر است قبولش. اما اگر امام معصوم به من بگوید، به شما بگوید، به دیگران بگوید تابع این شخص باشید که معصوم هم نیست، من میگویم تابع این باشید، این خیلی سخت است قبولش. لذا در عصر دوران حدود 70 ساله، این تمرین برای شیعه پیش آمد، یک رزمایش عظیم بود که یاد بگیرند نیابت خاصه، با اینکه این معصوم نیست، یک عالمی است از علما اما از جانب امام معصوم انتخاب شد برای اینکه تبعیت همه نسبت به او محقق بشود و حتی اگر مخالفت میشود، مخالفت ها در این دوره آشکار بشود، راهکار برایشان پیدا بشود، مردم یاد بگیرند، تمرین بکنند که این امکان پذیر است. وقتی این امکان پذیر شد میشود دوران نیابت عامه. نیابت عامه اگر میخواست یک دفعه محقق بشود، اصلا مردم آمادگی اش را نداشتند و خود علما آمادگی اش را نداشتند. لذا دوران نیابت خاصه که به نص امام معصوم کسی نصب میشد اما این نصب از بین عالمانی بود که در آن عصر بودند، نشان میدهد هم این که آن کسانی که باید بعدا منصوب بشوند چه وجهه ای باید داشته باشند، چه رویکری باید داشته باشند، چه کسانی میتوانند باشند. یک آدم عامی ساده فقط با تقوی نیست. یک آدم عالم بدون تقوی و کم تقوی هم نیست. بلکه یک عالم با تقوی است که نصب خاص به آن ها محقق شده است. مدل برای نصب عام ایجاد کرد حتی به صورت مصداقی مدل ایجاد کردند در دوران نصب خاص. درست است که عالمان آن زمان اشتغالات هم داشتند از جهت ... حالا بحث آن جداست، الان نمیخواهیم در جزئیاتش وارد بشویم. دوران غیبت صغری یک دوران مهمی بود، همچنان که عصر امامت اواخرش دورانی بود که عمر حضرات کوتاه میشد و حتی نوجوانی مثل امام جواد علیه السلام به امامت میرسد و شبهه ها مطرح میشود و بعد حل میشود برای شیعه که این در دوران امامت امام زمان باید حل شده باشد قبلا، حتی در دوران انبیاء پیش می آید تا برای امام جواد حل بشود، تا امام جواد برای امام زمان زمینه ساز باشد تا محقق بشود، عین همین مسئله در دوران غیبت صغری، مرتبه ای از رزمایش و آماده سازی بریا غیبت کبری که آن حقیقت نهایی بود محقق شد.

سوال: نواب اشبه آدم ها بودند به ائمه در جامعیت؟

پاسخ: یک مسئله اش این است که تشخیص اینکه چگونه شبیه ترین بودند خیلی سخت است. چون در بعضی از همان زمان هایی که بعضی از این ها انتخاب شدند، گاهی اگر به مردم بود و میخواستند انتخاب کنند، میگفتند فلانی. دارد در روایات. مشهورتر از این ها و معروف تر از این ها، مرتبط تر از این ها، عالم تر از این ها در بین مردم کس دیگری گاهی بود. اما این دلیل بر بدی او هم نبود. خدا رحمت کند حضرت آیت الله بهجت را. ایشان میفرمودند بین کسانی که مجتهدند، یک تعبیری را داشتند در جواهر میخواندند، گفتند بین مجتهدین بعضی ها هستند که قدرت تطبیق دارند، آن میشود ولی فقیه. گاهی بین بیش از هزار یا دو هزار، تردید از من است، ایشان ذکر کردند، مثلا در چند هزار نفر فقیه که هستند، یکی قدرت تطبیق دارد، آن میشود ولی فقیه. یعنی ممکن است از این عالم تر هم باشد، حتی با تقوی تر هم باشد، اما قدرت تطبیق نداشته باشد.

سوال: مرحوم کلینی در دوره غیبت صغری میگوید نائب از من کتمان سِرش بیشتر بود.

پاسخ: بله، جهاتی که در قدرت تطبیق است، یکیش همینی است که مرحوم کلینی ذکر میکند. میگوید من اگر دستگیر میشدم، من را تحت نظر میگرفتند، من روابط را لو میدادم، اما این قدرت کتمان سِرش بیشتر بود. یعنی میتوانست این رابطه را داشته باشد و حفظ بکند و آشکار نشود. چون دورانی بود که همه دنبالشان بودند. میخواستند آشکار کنند رابطه ها را و حاکمیت به دنبال امام و رابطین امام بود. لذا یک شرایط کاملی با همدیگر برای نیابت لازم بود که آن شرایط در این شخص جمع میشد. هرچند ممکن بود از جهاتی نسبت به بعضی کمتر داشته باشد. عیب نداشت. اما این جامعیتی که برای این کار میخواست، آن مرتبه ای که از علم و تقوا و مدیریت و کتمان سر و حفظ و قدرت ارتباط تشکیلاتی را میخواست، در این محقق بود، این جامعیت، لذا انتخاب میشد به این عنوان. این را مردم تجربه کردند. این تجربه تجربه عظیمی بود که در چهار نفر این تجربه تکرار شد که این ها هم باز کم و زیاد دارد. در هر کدام از این ها اگر انسان بگردد یک خصوصیتی پررنگ شده است. چنانچه در عصر امامت هر امامی ماموریتی به عهده اش بود و هر نبی ای در دوره نبوتش ماموریتی به عهده اش بود برای نقشه آخر الزمان، دوران عصر نیابت خاصه هم ماموریتی بر عهده اش بود برای آماده کردن نیابت عامه. نیابت خاصه یک دوران رشد بشریت بود. یعنی دشمن در عین اینکه فشار را زیاد کرد و توانست این فشار را به حدی برساند که امام در چشم و انظار مردم به ظاهر نباشد، اما نیابت خاصه رشد مردم را در پی داشت که مردم تابع یک کسی میشوند که از قبل امام منصوب است. رسیدن به این و تبعیت از او و قبول تبعیت جمعی، همه مومنین بپذیرند، یک امر بسیار عظیمی بود که مقدمه بود برای نیابت عامه که در نیابت عامه حالا مسئله از این خطیر تر میشود. مسئله چیست؟ خصوصیات بیان میشود. تطبیق این خصوصیات با تجربه ای که مردم ... مردم که میگوییم یعنی تجربه تاریخی تجربه ماست. این را قبلا داشتیم که آنچه که در تاریخ محقق شده است، همه این ها تجربه ای است که ما نباید از صفر شروع بکنیم، درست است که انسان جسمانیة الحدوث است، هر انسانی از صفر شروع میکند، اما بلافاصله که آماده شد، تمام تجربه تاریخ گذشته را به عنوان یک تجربه برای خودش قرار میدهد، عبور از این مرتبه میکند به مرتبه بعد. لذا با این نگاه باید ما به مسئله نگاه بکنیم که دوران نیابت عامه یک مرتبه عظیم تری است از امتحان و آزمایش مردم و رشد مردم که خصوصیات گفته میشود، تطبیقش به عهده کی گذاشته میشود؟ تشخیصش به عهده مردم گذاشته میشود. قدرت تشخیص خیلی سخت است. اولا وجوب دارد این رجوع، اختیاری نیست. وجوب دارد رجوع به نائب. وجوب رجوع به نائب سر جایش محفوظ است، اما به مردم گفته اند خودتان پیدا بکنید آن کسی را که در مظان است. حالا اگر نائب تعین پیدا کرد، مثل امام رحمة الله علیه، محقق شد خودش تعینا. یعنی وقتی حرکت کرد همه پذیرفتند حرکت را. این تعینی شد. یک موقع هم نه، تعیین میشود، مردم مینشینند، فکر میکنند، پرس و جو میکنند، از اینور، از آنور، تعیین میکنند. ولی باید این کار را بکنند، راه هم برای این قرار دادند. بله، در اینجا امکان خطا پیش می آید؟ البته، امکان خطا هست، ممکن است پیش بیاید از جانب مردم، اما به لحاظ اینکه خدای تبارک و تعالی هم استعدادی را ضایع نمیکند، راه را در تسدید اگر قلوب به سمت رشد باشد قرار داده و قلوب را به سمتی که باید سوق میدهد. اما اینطور نیست که بگوییم پس خیالمان راحت باشد. میگوید نه، خیال راحت نباشد، باید دائما مراقب باشد. حتی وقتی نصب شد مراقب باشد. قوتی نصب شد و قبول کردی مراقب باش که هر جا اگر دیدی از شرای تخطی شده است، آنجا دیگر تبعیت بر تو لازم نیست و باید جدا بشوی. ببینید چقدر رشد برای مردم در اینجا محقق میشود. آن وقت این نگاه در طول تاریخ الهی اسلامی که بوده است، قله هایی را برای خودش در دوره های مختلف داشته است. یعنی نیابت عامه در دوره های مختلف بعد از عصر غیبت صغری که دوران غیبت کبری شده است، در هر عصری قله هایی داشته است که این ها مردم را به سمت آن حفظ مومنین و سوق به سمت ایجاد جامعه ای که شیعه توقع دارد سوق میدادند تا حدی که مقدور بوده است و توان بوده است. اما قله این دوران تا کنون میشود دوران انقلاب اسلامی و ظهور امام.

سوال: فرمودید سیر امت اینطوری است که قوه و استعداد قبلی ارتقا پیدا میکند برای دوره بعدی. حالا این بحث قوه تشخیص نائب عام از طرف مردم چه قابلیتی در دوره ظهور دارد؟ آیا اصلا به کار می آید در دوره ظهور این توانایی که در این دوره ایجاد شد؟

پاسخ: حتما به کار می آید. اولا وقتی این رشد در مردم بوجود آمد، قدرت تشخیص حق از باطل زیاد میشود، چون قطعا بدانید، وقتی امام زمان علیه السلام ظهور میکنند، در روایت دارد که یازده صدای دیگر در دعوت به اصلاح در همان وقت... دارد که صبح صدای امام بلند میشود و تا غروب آن روز یازده صدای دیگر بلند میشود، قدرت تشخیص بین حق و باطل چطوری ایجاد شده است؟ حتما باید از گردنه ها و کتل های تشابه ها عبور کرده باشند. وقتی کسی اینجا آبدیده شد، آنجا که میرسد تشخیص صدای حق از صدای شبیه به حق آشکار میشود. قدرت ایجاد شده است دیگر. کسی که این وزنه را زد، آن وزنه را هم ان شاء الله میتواند بزند. یعنی امکان زدن او برایش هست. وزنه سنگین تر است. یعنی هرچه به سمت آنور میرویم، وزنه ها از جهت تشابه و فتنه سنگین تر میشود. لذا این راهکاری بود برای اینکه قدرت تمییز حق و باطل در وجود شدید بشود. لذا این ها در آن دوره به کار می آید.

سوال: شدیدترین دوره تشابه این دوره است، برای همین شدیدترین محکمات هم آن دوره است؟

پاسخ: ببینید، شدیدترین دوره دوره غیبت است، اما هرچی به لبه ظهور میرسد، این تشابه ها بیشتر میشود. پس باز هم ابتدای ظهوری که حضرت می آید جزء دوران غیبت است یا ظهور؟ جزء دوران غیبت است، چون تا مردم نپذیرند امام را به عنوان امام، جزء دوران غیبت است. پس دوران غیبت اشد تشابه ها ایجاد میشود. اما هرچی نزدیک میشود به دوران ظهور، تشابه ها بیشتر میشود. لذا شاید شدیدترین تشابه و فتنه در همان آخرین لحظات غیبت و آغاز ظهور است. لبه مرز غیبت و ظهور، آن لبه اوج فتنه تشابه بین حق و باطل است. همه حیله گری ها در آن دوره به کار میرود به اضافه تا نتواند آن... لذا آن دوره سخت است. لذا هرچی داریم الان جلو میرویم زدن وزنه ای است برای زدن وزنه نهایی که همه این تجربه ها به کار می آید.

سوال: در این دوره ای که مذاکره با آمریکا، انواع متشابهات و ...

پاسخ: هرچیزی که پیش می آید، همه این ها باز یک مرتبه است تا مرتبه اطلاقی برسد.

همه اینها دنباله بحث محوضت بود که محوضت به آنجا میرسد که به اوج فتنه میرسد و بعد وقتی به اوج فتنه رسید، حق که مستقر شد، آن موقع در مقابل این، تعبیر بعدی است که ان شاء الله بعدا میگوییم که شیطان سر بریده میشود. شیطان سر بریده میشود یعنی دیگر شیطان هیچ حیله گری ای ندارد که بتواند سایه روشن ایجاد بکند، بلکه تمام حیله هایش تا قبل از این، هر قدر که ممکن بود محقق شد، دیگر رسواست. هر کاری که میکند آشکار است. وقتی بطلانش آشکار است، کسی تبعیت از بطلان نمیکند مگر اهل عناد. اهل عناد هم تبعیت از آن بطلان نمیکنند، تبعیت از نفس اماره شان میکنند، چون عناد درونی است. دیگر بیرون کاری ازش نمی آید. این بحث را تا اینجا داشته باشید.

حالا بحث را از زاویه دیگری میخواهیم آغاز بکنیم، این زاویه دیگر یک بحث جدی است، یک خرده هم چالشی است. من هم دوست دارم دوستان حتما با یک نگاه چالشی به مسئله نگاه بکنند.

ببینید، بعد از دوان پیغمبر اکرم... ما در دوران غدیر این بحث را کردیم که وقتی جریان وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم محقق شد، بعد از آن جریان فتنه گرها مجرای حاکمیت الهی را تبدیل کردند به حاکمیت بشری. یعنی انتخاب خود مردم بدون اینکه دنبال کشف حکم امام که به عنوان خلیفه باشد یا نصب خاصی که آن دوره بود، که نصب خاص بود از طرف پیغمبر که امیر المومنین را نصب کردند، بیان شد در غدیر، نصب خاص را پشت سر گذاشتند، با انتخاب... انتخاب را الان بیان کردیم که دو جور است. یک انتخاب این است که من تشخیص خودم است، هر طور که خودم صلاح دانستم. مثل انتخابات هایی که در سراسر عالم الان مرسوم است. یک انتخاب این است که من صفاتی را که در نصب عام هست، آن صفاتی را که به من فرمودند کاشف به عمل بیاید که در کی محقق است. پس اگر من تبعیت میکنم یا کسی را پیدا میکنم، این تبعیت و تعیینی که من میکنم کشف از آن نصب الهی است. بحث اینکه آیا ولی فقیه منصوب است، انتصاب است یا انتخاب که بحث مهمی است، انتصاب این است که فعل ما و اجماع ما و رسیدن ما و رای ما کاشف از آن حقیقت است. انتخاب این است که نه، کاشف چیست، انتخاب و رای ما تعیین میکند و معلوم میکند او را. انتصاب میگوید کاشف است، یعنی بوده است، اما این رای به کشف از او رسید، این کشف یعنی انتصاب. از آن جانب است. اما من رسیدم به اینکه این است. اما انتخاب میگوید نه، تو این را با رایت قرار دادی. دیگر کشف معنا ندارد. این را قرار دادی و این شخص شد.

این مختصرش است. چند جلد کتاب راجع به این نوشته شده است. نقض و ابرام ها زیاد است. ما الان نمیخواهیم ورود پیدا بکنیم.

این را میخواستم عرض بکنم که بعد از جریان پیغمبر اکرم، این خیلی بحث جدی و مهمی است، یک بحث چالشی جدی است، بعد از جریان پیغمبر اکرم حاکمیت در نظام اسلامی تبدیل شد به حاکمیت بشری. یعنی خلیفه اول و خلیفه دوم و خلیفه سوم روش هایی که خلافتشان محقق شد چی بود؟ خلیفه اول با بیعت به قول خودشان اهل حل و عقد در سقیفه، نگفتند نصب از جانب خدا بودی تو، ما کشفت کردیم، گفتند ما با تو بیعت میکنیم به عنوان اینکه خلیفه بشوی. دومی هم که از جانب اولی تعیین شد بدون انتخاب و ... بعد بیعت محقق شد، او معلوم کرد که دومی است. سومی هم که دومی شش نفر را قرار داد، گفت از بین این شش نفر، یکی از این شش تا، حق و اولویت اگر سه به سه شدند با آن طرفی است که عبد الرحمن بن عوف در هست، یعنی حق وتو هم قرار دادند. عبد الرحمن بن عوف در هر کدام از دو دسته بود، حاکم را او تعیین بکند. چینش چینش کاملا حساب شده ای بود که یقین داشتند امیر المومنین نخواهد شد. شمشیر گذاشتند، گفتند اگر این شش نفر جمع نشوند کنار هم تا فلان وقت و انتخاب نکردند، گردن همه شان زده بشود. یکی را گذاشتند بالای سر همه که این ها باید به سرعت به رای برسند.

اما مسئله در مورد امیر المومنین، به نظر شما جریان امیر المومنین علیه السلام، نصبی که مردم کردند و بیعتی که مردم کردند، خلافت الهی ایجاد شد یا خلافت بشری بود؟ چرا خلافت بشری بود؟ چالش اینجاست. بشری بود یا الهی؟ مردم با امیر المومنین به عنوان کسی که پیغمبر نصب کرده است بیعت کردند و امام دانستند امیر المومنین را و بیعت کردند، یا مردم با امیر المومنین به عنوان اینکه یک شخصی است که میتواند آنچه را که آن سه تا یا آخری به خصوص کاهلی کرد و اذیت کرد جبران بکند. به عنوان کسی که مدیر خوبی است. به چه عنوانی با امیر المومنین بیعت کردند؟ به عنوان یک مدیر خوب بیعت کردند یا به عنوان امام بیعت کردند؟ مردم وقتی آمدند بیعت کردند جریان غدیر را پیش آوردند؟ یک، گفتمان تاریخ را آنجا ببینید مردم به چه عنوانی آمدند. دو، کلمات امیر المومنین علیه السلام را بر پذیرش ببینید که امیر المومنین به چه عنوانی پذیرفت. امیر المومنین علیه السلام به این ها میگوید که هجوم آوردند و اینطور کردند و من به این ها گفتم که من وزیر باشم برای شما بهتر است تا اینکه بخواهم حاکم باشم، گفتمان امیر المومنین، یعنی مردم به عنوان امام با امیر المومنین بیعت نکردند. به عنوان اینکه پیغمبر نصبش کرده است به عنوان خلیفه و مردم اشتباه کرده بودند در این دوره، حالا برگشتند اشتباهشان را جبران بکنند... اینطوری نبود بیعتشان. مردمی که امیر المومنین را انتخاب کردند، به عنوان اینکه سابقه حسن دارد، در جنگ ها شجاع بوده است، خصال حسن دارد، در دوران مدیریت خلیفه اول و دوم بهترین طراحی ها را در اداره کشور به این ها ارایه داده، تجربه دارد، به این عنوان آمدند با امیر المومنین بیعت کردند. ببینید تاریخ را. اگر اینطوری شد، این حاکمیت از طرف مردم حاکمیت الهی است یا حاکمیت بشری است؟ حاکمیت بشری است. این بحث چالشی است. باز بگذارید پرونده اش را. نبندید. نگوییم حکومت امیر المومنین حکومت بشری است. این کلام کفر است که بگوییم حکومت امیر المومنین حکومت بشری است. بیان را دقت بکنید، از جانب مردمی که بیعت کردند، به چه عنوان بیعت کردند؟ مستوای مردم در اطاعت از امیر المومنین به چه عنوانی بود؟ آیا به عنوان امام واجب الاطاعة بود یا نه، به عنوان کسی که او را خلیفه اش کردند و هر موقع هم بخواهند عزلش میکنند. یعنی همچنان که نصبش کردند، عزلش هم به دست همین هاست. نیامدند بگویند یا علی ما اشتباه کردیم در این دوره ها سکوت کردیم تا این ها آمدند، میخواهیم جبران بکنیم. اینطوری نبود. بله، بین مردم عده ای بودند قلیل که این ها سردمدار هم بودند. و اینطور نبود که اینور و آنور امیر المومنین را به عنوان امام جا بیندازند، بلکه به عنوان نفر احسن. چون میدانید که عایشه وقتی حرکت کرد... مکه بود، در جریان قتل عثمان دائما یکی از کلمات عایشه این بود که اقتلوا نعثلا اقتلوا نعثلا. این پیر خرفت را که عثمان بود بکشید. نعثل پیر خرفت است. عایشه میگفت این را. در تاریخ اهل تسنن، طبری، کامل، همه این ها ثبت کردند. در تاریخ خودشان هست. وقتی خبر کشته شدن عثمان به مکه رسید، عایشه حرکت کرد از مکه بیاید مدینه و در دوره ای که از مکه می آمد به مدینه، در راه هر کسی ازش میپرسید که خلیفه بعد کیست، میگفت طلحه. تا رسید به یک منزلی که بهش خبر دادند که مردم با علی بیعت کردند. از آنجا دوباره برگشت به مکه که چطور مردم با علی بیعت کردند؟ باید با طلحه بیعت میکردند. یعنی اصلا برای مردم و سوق کسانی که... چون یکی از سردمداران جریان مخالفت با عثمان عایشه بود، یکیش طلحه بود، یکیش زبیر بود. این ها سردمداران اصلی... که مردم را دعوت میکردند به یک چیز دیگری. حالا مردم در این وسط یک دفعه جریان سمت و سوی ... حالا بگوییم به الهیت خدای سبحان قلوب را به جهتی سوق داد، اما مردم نگاهشان به امیر المومنین آنگونه نبود. چنانچه در دوران حاکمیت امیر المومنین معلوم است. وقتی امری میکرد مردم اطاعت نمیکردند. حتی به جایی رسید که امیر مومنان میفرماید لا رای لمن لایطاع، کسی که اطاعت نمیشود که رای ندارد. مردم نسبتشان با امیر المومنین، داریم مردم را به صورت کلی میگوییم، جزء به جزء هم نه. نمیگوییم یک عده قلیل هم که نگاه امامت داشتند. به صورت کل مردم، عموم مردم. لا رای لمن لایطاع. وقتی جریان نماز تراویح را امیر المومنین منع میکنند، این ها میریزد در خیابان و تظاهرات میکنند. میگویند وا سنة عمراه وا سنة عمراه، سنت عمر زیر پا گذاشته شد، امیر المومنین میگویند خب بخوانید. وا سنة عمراه سر میدهند. کسانی که وا سنة عمراه سر میدهند، این ها با علی علیه السلام به عنوان امام بیعت نکرده بودند.

حالا میخواهم از این چی استفاده بکنم؟ طول دوران تاریخی که بعد از پیغمبر گذشته است تا امروز، از جانب مردم، این را هی تاکید میکنم، بعدا سوء استفاده نشود، ببینید، این مهم است، سوء استفاده نشود، در انتقال درست انتقال داده بشود، از جانب مردم حکومتی به عنوان نصب از جانب خدا هیچ تشکیل نشد بعد از پیغمبر. از جانب مردم هیچ حکومتی قبول نشد به عنوان نصب از جانب خدا. تنها حاکمیتی که بعد از 1400 سال مردم به عنوان نصب از جانب خدای سبحان قبول کردند بعد از جریان انقلاب اسلامی و حاکمیت نظام اسلامی بود که مردم رای دادند که ولی فقیه در قانون اساسی است و این ولی فقیه همان جریان الراد علیهم کالراد علینا است، فانهم حجتی علیکم کما انا حجة الله علیهم، این بیان را در خود متن قانون اساسی به عنوان اساس حاکمیت، مردم به امام به این عنوان که او دارد حکم خدا را بیان میکند تعینا، و بیان انتخابات بعدی و راهکاری که دیده شده تعیینا... با این عنوان. حالا دقت بکنید، حاکمیت بشری در طول تاریخ تفاوتش با حاکمیت الهی... این را در دوران غدیر بیان کردیم که چه میشود. تفاوت زمین است با تمام ملکوت آسمان ها. تفاوت بدن انسان است با نظام روح انسان. حاکمیت بشری یعنی حاکمیت تن. حاکمیت بشری یعنی حاکمیت زمین و تعلقات زمینی. هرچند فضائل اخلاقی درش بیاید، اما این فضائل اخلاقی همه اش متعلق به ارض است نه بیشتر. غایتش همین مقدار است. چون آن کسی که از آن جانب است، او حبل ممدود نیست، او حبل متصل نیست. حبل منقطع است. رابطه منقطع است. این از این طرف است. این انانیت است که کسی در مقابل حکم خدا خودش را قرار داد. وقتی این ها آمدند با همه زهدی که به خرج دادند، ولی انانیت بود در موقع حکم خدا که معلوم بود کیست. این ها میدانستند. برایشان پنهان نبود. اولین حاکمیتی که مردم به عنوان حاکمیت الهی و حکومت خدا بر مردم بعد از پیغمبر انتخاب کردند، جریان جمهوری اسلامی است. این هم به تدبیر امام اینطور محقق شد. و اگرنه کی عقلش میرسید اینطوری نگاه بکند؟ مردم را سوق داد به این سمت و مردم را به این مسئله هدایت کرد. این یک زاویه دیگری برای نگاه است. اولین حاکمیت الهی آغاز حاکمیت است. این آغاز خودش عنوان پیدا میکند. وقتی آغاز یک رابطه شد، میتوانیم بگوییم آیا این آغاز ظهور است به عنوان حاکمیت الهی؟ ببینید، این کلمات رهزن نشود غلط ازش برداشت بشود. ما نمیخواهیم بگوییم امام خمینی امام زمان است، آغاز ظهور است به چه عنوانی است؟ داریم تایید میکنیم، داریم تاکید میکنیم، به عنوان برگشت و رجوع به حاکمیت خدا، آغاز رجوع به حاکمیت خدا. دوران صفویه اینطوری نبود، دوران آل بویه اینطوری نبود. دورانی که شیعیان اجمالا حاکمیت هایی پیدا کرده بودند، فاطمیون در مصر یا دیگران در کجا، یا در طبرستان یا در ری، در هر کجایی که شیعیان یا طرفداران اهل بیت حاکمیت پیدا کردند، هیچ کدام از آن ها اینطور نبود که به نصب باشد و به عنوان نصب عام باشد. هیچ کدام از این ها اینطور قدم برنداشتند. نبوده است. بله، میخواستند یک قدم هایی اینطوری بردارند، اما نه شرائطش بود نه بلد بودند که چطوری ساختار سازی کنند. امام ساختار سازی کرد برای این کار. آن تعبیری که مقام معظم رهبری دارند که انقلاب اسلامی محقق شد، نظام اسلامی محقق شد، که نظام اسلامی ایجاد ساختارها بود، در آستانه ورود به دولت اسلامی هستیم که بعد از دولت اسلامی میشود جامعه اسلامی و بعد میشود تمدن اسلامی که این سیر پنجگانه، ما الان در مرتبه سوم قرار داریم، تا رسیدن به نهایتش هم ایشان فرمودند که خیلی کار باقی مانده است تا دولت اسلامی محقق بشود. برایش شاخصه هایی درست کردند که هر کدام از این ها چه شاخصه هایی دارد. این یک زاویه بیان بود.

یک زاویه بیان دیگر... هر کدام از این ها جای بیان دارد، زاویه ها را در نظر داشته باشید. زاویه دیگر بیان این است که در عصری که مادیت و حس گرایی به اوج خودش رسیده بود، یعنی دو مکتبی که در عالم سیطره شان مطلق بود و تقریبا تمام بشر تسلیم شده بودند، یکی مکتب لیبرالیستی و سرمایه داری غرب بود، یکی هم مکتب کمونیسم شرق بود. کمونیسم شرق هم به تعبیر بزرگان، امام رحمة الله علیه میفرمود این هم زاییده و مولود لیبرالیسم غرب بود، چون از نگاه حس گرایی هیچ جدا نشده بود کمونیسم شرقی هم. یعنی آن هم همان نگاه حس گرایی و ماده گرایی بود که آن نهادینه اش در جریان لیبرالیسم غربی بود، یک موطن تاکتیکی عملیاتی اش در نگاه شرقی بود که این اخذ کرده بود آن تفکر را، منتها با یک راهکار دیگری، جاذبه های زیبایی برای عموم مردم ایجاد کرده بود که توانسته بود نصف عالم را با خودش همراه بکند. دو بلوک شرق و غرب دعوایشان بر سر نظام حقیقت انسانی نبود، بر سر حیطه مادی هر کدام بود. نوع حکومت مادی. منبت هر دو یک جا بود. جریان انقلاب اسلامی در اوج این دوتا که طئوری سازی ها برای کسانی که طئوری پردازان نظام هستی بودن به عنوان خودشان، پایان تاریخ را تحلیل کردند. پایان تاریخ یعنی چی؟ یعنی دیگر ایدئولوژی و تفکر دیگری برتر و بهتر و سازنده تر از تفکر لیبرالیستی نخواهد آمد. این پایان تاریخ و تفکر بشری است. این تفکر دیگر تفکری است که منازع ندارد. برداشتنی نیست. چون بشر به اوج آرزوهایش در جریان لیبرالیسم رسید. این بیان تفکری است که به عنوان پایان تاریخ فوکویاما بیان کردند و دیگران پردازشش کردند و این را باز کردند. در اوج این جریان، امام مبعوث میشود. من عمدا این لفظ ها را به کار میبرم، اما مبعوث میشود نه این معنا که نبی میشود، مبعوث یعنی برانگیخته، معنای عام بعثت، مبعوث میشود، در مقابل دوران فترة من الرسل و الامام، دورانی که رسل و انبیاء و امامان که همیشه در طول تاریخ دوران فترة من الرسل دوران خاصی بوده است که بروز و ظهور یک نبی ای از انبیاء شکل میگرفت و هرچقدر این فطرت سنگین تر و شدیدتر بود، آن رسول واضح تر و عظیم تر بود، دوران تاریخ را ببینید، دوران موسی علیه السلام، دوران عیسی علیه السلام، دوران ابراهیم خلیل، دوران نوح، هر جا که شدت بود، آن رسول هم به تبع آن شدت عظیم تر ظهور میکرد تا دوران پیغمبر اکرم که جاهلیت جهلاء بود، جاهلیت شدید بود. با این نگاه در دوران عصر امامت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، این عالم به عنوان نصب عام مبعوث شد از جانب خدای سبحان، با این نگاه که خدای سبحان تمام شرایطی که لازم است برای یک عالم الهی به عنوان نیابت عام که قد علم کند، سر بلند کند، دعوت بکند و آن قابلیت های درونی را درش ایجاد بکند تا در مقابل این جاهلیت جهلاء قرن بیست و بیست و یکم بتواند قد علم بکند و با تمام مظاهر او بتواند معارضه بکند و گفتمان یا طئوری پایان تاریخ را پایان بدهد، این کار کسی است که سنخش، رفتارش، قیامش از سنخ انبیاء و امامان بوده است که میشود همان نصب عام. حاکمیت الهی هم ایجاد شد. این جریان یک جریان بسیار عظیمی است که ما هنوز نفهمیدیم. چون در متنش قرار داریم. که خدای سبحان بعد از این دوره ها برای زمینه سازی ظهور و برای پایان دادن به اوج تمدن مادی و مرگ پایان تاریخی که آن ها گفتند چقدر خدای سبحان نقشه آن ها را... که به سرعت جریان کمونیستی که رو به شدت بود، جریان کمونیسم را شما یادتان نمی آید، حتی تا آغاز پیروزی انقلاب هم به عنوان یک گفتمان مطرح بود، به طوری که چالش ما ابتدای انقلاب که انقلاب داشت پیروز میشد، همیشه صف های گفتگوها و جنگ و جدال ها با کی بود؟ با کمونیست ها و چپ گراها بود. راست گراها آبرویی نداشتند که بخواهند قد علم بکنند. کسی نمی آمد آنجا دفاع از آمریکا بکند، کسی نمی آمد آنجا دفاع از لیبرالیسم بکند. اما جوان ساده ما در دفاع از کمونیسم و سوسیالیسم یقه چاک میداد. حاضر بود کشته بشود، چریک های فداییان خلق، گروه های مبارزی که بودند کشته میشدند در راه این. عدالت طلبی میدیدند این را و شعارها خیلی شعارهای زیبایی بود. اما این گفتمان به سرعت در سالیان کمی کاملا از صحنه تاریخ به موزه سپرده شد. باور نکنید که کار لیبرالیسم بود. چون لیبرالیسم حیاتش در مقابله دو قطبی کمونیسم بود. یعنی تا وقتی کمونیسم حیات داشت لیبرالیسم میتوانست قد علم بکند به عنوان آزادی، به عنوان حقوق انسانی، به عنوان امانیسم. حیات لیبرالیسم به کونیسم بود. لذا زنده نگهش میداشتند، بزرگش میکردند. این را پررنگ میکردند، نشان میدادند. اما وقتی که دید دیگر برای حیات خودش احتیاج به کمونیسم ندارد، یک چیزی آمده است که عصای موسی است، باطل کننده هر سحری است، آمده یک چیزی را مطرح کرده که نه حنای کمونیسم رنگ دارد نه حنای لیبرالیسم. این آمده یک شعاری را دارد میدهد. لذا تمرکزشان را از جریان کمونیسم برداشتند، دیدند دیگر فایده ندارد، تمام توانشان را برای مقابله با جمهوری اسلامی گذاشتند. همین که توانشان را برداشتند، دیدند انقلاب اسلامی به سرعت تمام زیبایی های کمونیسم را کاملا له کرد. وقتی زیبایی های کمونیسم له شد، سرمایه داری مجبور شد با چهره واقعی تری یا شعارهای جذاب تری وسط بیاید. دیگر نمیتوانست حیاتش را در مقابله با کمونیسم قرار بدهد. و از این طرف هم نمیتوانست با این نهضت مقابله بکند به صورت صریح. چرا؟ چون جامعیت نداشت. با اینکه از جهت فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و نظامی یک حالت هماهنگی بین همه ساختارهایش بود، یعنی فرهنگ لیبرالیسم با اقتصاد لیبرالیسم با نظام سیاسی لیبرالیسم با آنچه... همه اش ساختارش با هم سازگار بود، هیچ تهافت و تعارضی بین این ها نبود. این ها دائما با هم میساختند. لذا در مقابل یک ساختار قوی شکل گرفته... این ساختار و هماهنگی در کمونیسم نبود. اما در جریان لیبرالیسم کاملا این هماهنگی بود. انقلاب اسلامی به عنوان ایجاد معنویت، سه شعار، سه پایه، سه رکن در انقلاب اسلامی است که این سه رکن هم لیبرالیسم را حذف میکند، هم کمونیسم را حذف کرد، هم هیچ اندیشه دیگری در مقابل این تاب مقاومت ندارد. یک، معنویت، دو، عقلانیت، سه، عدالت. امام فرموده که انقلاب اسلامی ما بر سه رکن و سه پایه معنویت، عقلانیت و عدالت برپاست. این تمام انگیزه بشر است که میخواهد. یعنی معنویت در آن رابطه وجودی که انسان طالبش است و عقلانیت که آن نگاهی که انسان احساس میکند که این ها همه بر یک وزان است، همه بر یک منشا هست و عدالت که این یکی از دغدغه های جدی امروز بشر است که قبلا هم راجع بهش گفتگو کردیم.

همین مقدار باشد، راجع به حاکمیت اسلامی یک مقدار زاویه ها را به هم مرتبط میکنیم ان شاء الله و بحث را ان شاء الله بهتر پیش میبریم. همین مقدار که زوایای مختلف را در نظر بگیریم، از غیبت صغری حرکتی که تا نیابت عامه شکل گرفته است، زمینه چینی هایی که شده است، حقیقت نیابت عامه که حکومت الهی است و بعد تحقق حاکمیت الهی بعد از زمان پیغمبر اکرم از جانب مردم، تا امروز تحقق پیدا نکرده بود، این اولین حاکمیتی است که اظهار این را دارد، در این طریق دارد حرکت میکند، نمیگوییم حاکمیت الهی محقق شده است، اما در این طریق و این ادعا قد علم کرده است، تا به حال به این ادعا حتی قیامی نشده بوده، این قیام به این عنوان شکل گرفته و ساختار برایش قرار داده شده است و این ساختار هماهنگ دارد میشود. هرچند ما هنوز اقتصادمان با فرهنگمان با سیاستمان هماهنگ نشده و در یک مجموعه و نظام قرار نگرفته که بتوانند هماهنگ با هم به عنوان یک سیستم کامل عمل بکنند که تایید همدیگر را بکنند. بسیاری از قواعد اقتصادی ما در مقابل نظام فرهنگی ما و معنوی ما گاهی قرار میگیرد. گاهی مسئولین ما سمت و سویشان یکهو میشود مباحثی که میبینید افق های عمیق آن را در نظر نمیگیرند. و همچنین مسائل دیگری که... ان شاء الله حرکت ما به این سمت دارد شکل میگیرد. همین مقدار حرکت تا به حال قدرت پیدا کرده است که غرب را با همه افکار... شرق را که با افکار کمونیستی اش به موزه تاریخ سپرد، و غرب را ان شاء الله... تعبیری است که خودشان دارند بیان میکنند، میگویند افول و مرگ، افول و مرگ لیبرالیسم مدت هاست که آغاز شده است. یعنی دیگر در اوج نیست، در سراشیبی است. در سراشیبی که افتاد، این سراشیبی را با توجه به طئوری سازی هایی که این ها در رابطه با پایان تاریخ به عنوان موعود بشریت، آن چیزی که دیگر بشر تمام لذتش در آن تجلی پیدا کرده است، رو به افول دارد میرود و در مقام تدافع قرار گرفته است و الان در مقام تهاجم و سیطره نیست. در مقام دفاع از ارگان ها و ساختارهای خودش است. این نگاه را داشته باشید تا بحث نگاه الهی در مسئله تا بحث اینکه حالا ظهور در این راستا چطوری می آید.

این نگاه در بحث اندیشه ما اگر شکل بگیرد، اندیشه مصداقی میشود، الان ما اگر میخواهیم اندیشه اسلامی متحقق بشود، کجا مظهریت این است؟ در همین درگیری حق و باطل در نظام اسلامی، بالاترین مظهر تحقق اندیشه اسلامی است و جوی است که میتواند اندیشه اسلامی شکل بگیرد.

سوال: این نوع حاکمیت در دوران مثل سید عبد .... یا مرحوم شفتی یا حتی سربداران دیده میشود.

پاسخ: نه، تفاوت میکند. مثلا جریان مدرس، حرکت های مهمی که داشت، یا آیت الله کاشانی، یا شیخ فضل الله نوری، یا مرحوم لاری، این ها هر کدام یک گوشه ای از یک کاری را میخواستند آغاز بکنند. امام تمام این ها را ضمیمه کرد به همدیگر، اوجش را محقق کرد در یک مقام جامعیت. ما نمیخواهیم امام را به عنوان یک منحصر جدای از بقیه در بیاوریم. چون خود جدا کردن نشان میدهد منقطع است حرکت. نمیخواهیم جدا بکنیم. اما میخواهیم بگوییم ثمره ای که میتواند به عنوان یک شکل خودش را نشان بدهد جریان امام بود که آن ها هر کدام یک گوشه ای را زمینه سازی کردند و آماده کردند و از یک جهتی ورود پیدا کردند. اما این شده است نتیجه کامل آن ها و تام آن ها که قدرت دارد جهانی عرضه بکند. قدرت دارد به عنوان نگاه جهانی.